

آیت بجناب شان از قول فائل استنکاف دست دهد والا عرض
 اصلیش ازین تعمیم او خال فسق و فجره بنی عباس و اخرا بنهم بجهت
 آیت تطهیر است و بدین مخاوعت بزعم باطل خود عظمت
 شان آل عبارادستخوشش زوال و اطفاد نور رسول اینر و متعال
 می سازد پس البتہ حانت و غلامش ارذل رقیقیت آزاد
 خواهد بود و خودش از نار آزاد نخواهد بود و شخصیکه آیت تطهیر را
 فقط بشان آل عبا گفته براه حق رفته و داد و لاداده الح انچه ازین
 عبارت از دخول مکه خلود فرسفر و دشمنی آل پیغمبر برائے مدعی
 مزید و لا عترت خاتم الانبیا لازم آمد قلوب اهل اخلاص انادر اکس
 در پیچ و تاب و عیون هر یک از محس بدیدش دو چشمه جوتاب و مخفی مباد که حال
 سلاک ازواج سرور کائنات بر اصول امامیه انچه هست هرگز بیج مسلمانان بر استیجاب
 آن قادر نتواند شد لیکن حکم الضرورات بیج المخطورات بر چند حرف از ان اکتفا کردم
 پس بنی عباس در چه حساب خواهند بود مع ذلک قبل ازین نیز بکوشش رسانیدم
 انچه شهید رابع ایشان بجناب ام المومنین ام سلمه رضی اللہ عنہا نسبت کرد و دخل
 فی دار البوار حیث وقع فی ناموس الرسول المختار و اتهمها بذنب قال اللہ تعالی
 فی شانہ ومن اظلم ممن افتری علی اللہ کذبا و علمائے دیگر از امامیه انچه درین امور باو
 دعوی تشیع جناب ام المومنین ام سلمه مثل قاضی ذهب اللہ بنوره
 تقوه کرده بدفاتر مبسوط ضبط نموده اند ذکرش مقتضی باطناب
 کتاب لا یخفی علی اولی الالباب و بعد در سقمه چند انچه مخاطب عالی مقام
 بتقلید مجتهد مقام در همین کتاب یعنی متن الضیاح گفته ما خود از
 در بیان است و اول دلیل بر آنست که در تطبیق مذکوره کذب

این در غفور قصد کرده چیست قال علاوه اگر آیت تطهیر مخصوص آل عبا گیرند
 صدور کذب من اللہ لازم می آید تعالی عن ذلک علوا کبیرا چه از اذباب
 حسنی بر چه مراد باشد خواه عصمت از صفات و کبائر لقبول اثنا عشریه و خواه
 بر ادوات از ذنوب معینه گامبدل علیه اقوال مفسری اهل السنه بهر دو صورت
 در آل عبا یافته میشود نه در بنی عباس و آخر ابهم که صفحات کتب تواریح
 بالاتفاق از تسوید افعال ز سید و شنیو اکثری از آنها همزنگ نامۀ اعمال
 سیاه کافیت انتهی و لزوم این شناخت بسبب دعوی شمول آیت
 تطهیر بر احوال ظاهر است حضرت بشیر و ندیر که قطع نظر از تواریح که عدم
 اعتبارش نزد فریقین از مشهور است کتب کلامیه و احادیث امامیه باثبات
 کفر و نفاق شان منقاد اللہ ملو است مانند آفتاب لطف النهار است کما لا یخفی
 قوله و جناب کبریا الح اقوال تعرض باین دلیل در منتهی الکلام چنانچه عبارتش دلالت
 بر آن دارد و قد عرفتها بنا بر آنست که از قرآن مجید اطلاق لفظ اهلیت بر احوال
 ثابت شود و در ثبوت آن بغایت ایزدی احدی را مجال چون و چرا نیست کما ذکر
 فی هذه الرسالة ایضا و در نی مقام بنا بر حوش فیما مضی من قبیل و قال این معنی افتاده
 که بیان در وصف اول و عصمت لازمست هست یا نه متعرض رفیع المکان ارشاد
 می کند که بیان این بر دو وصف لازمست نیست و استناد بدان کردند حضرت
 تبارک با وصف آنکه از اهل بیت بودند معصوم بنوده اند و اگر لازمست معصوم
 عصمت شان ضرور معصوم بود و از لیس فلیس اینست و خیال شان گذشت که در
 آیت کریمه که در باره حکایت حضرت ساره در سوره هود علیه السلام واقع است
 اذباب حسنی و ابهم تا کید لام علی اقال اکابر ائمه القمقام و لفظ انما و تعلق اراده
 اهل بآن و سو که کردن بلفظ تطهیر کما مذکور است بخلاف آیتیکه جانح فی

و بنایت ایزومی تخمیناً قریب نصف اول بوساطتہ ملا نور الدین حسین
 اتفاقاً تو من رسیدہ بر طبق مثل مشہور میسر یا پیر کہ خطاب بد بکر ان بود
 قصد او حضرت سارہ مخاطب شدند ثقیلاً لا تحقیقاً چنانچہ ان مقام باید
بعد از عبارت بیضاومی و مدارک و کلمات کہ فہم آن را البتہ
 استدوے نوی می باید و قوت شخصیکہ عبارت فارسی منشی الکلام با و
 دعوی اثناے فارسی کالیوح من لہ کاتبیہ نتواند فہمید چگونه بفہمیدش
 وانی تواند شد میگوید اکنون عرض میسرین پچھدان اینست کہ اگر خطاب
 ملائکہ فقط بحضرت سارہ می بود کلام شاہ صاحب یعنی حضرت علامت بلوکی
 صاحب تحفہ قدس سوسہ العزیز طرفی از صحت میداشت کہ قاعدہ عرب
 است کہ چون چیزی را کہ فی الحقیقت مؤنث باشد بلفظ مذکر ملاحظہ نمایند
 و خوانند کہ بان لفظ از و تعبیر کنند صیغ مذکر و رحن آن مؤنث استعمال
 کنند و کیف بکن کہ خطاب با مرآة واحده بصیغ جمع مذکر و محاورہ عرب
 زینہار نیامدہ بلکہ بر جل واحد تم تعلیما زینہار خطاب بصیغ جمع نمی سازند
 و اگر طرفی از جواز میداشت حضرت حبیب کردگار رسول معظم اولی
 باین مخاطب می بودند حالانکہ اگر تصحیح تمام احادیث کرده شود زینہار
 سے از اصحاب و غیر ہم گاست بلفظ انتم یا رسول اللہ یا صلے اللہ علیکم
 یا ہ رسول اللہ و امثال آن ہرگز نگفتہ و اطلاق لفظ اہل بیت بر واحد و
 و عبارات بن تفاسیر حلب و لالت صریح وار و کہ مراد ملائکہ از ضمیر مخاطب و
 لفظ اہل البیت زینہار فقط حضرت سارہ ہستند بلکہ تمامی اہل بیت حضرت
 خلیل اللہ علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و لا اقل کہ حضرت ابراہیم
 کہ بے شبہ شریک اند چہ تولد فرزند تعلق بوالدین وار و حضرت سارہ

خود فرموده بود و در بیان ولایتی **الد وانا عجوز و هذا بعلي شيخا**

پس در جواب ملا نکهت حضرت خلیل الله البته شریک اندنه که در جواب
مدوح راستی کرده فقط بجز حضرت ساره گفته باشم **شاه** و بذاتی الطهور بشارتیه یا
فیه من له انی مکته الامولانا العزيز و مرگاه اشتراک خلیل الله و متبنا
جناب شان در مخاطب ملا نکهت ثابت شد شرکت حضرت ساره در خطاب
بضمیر مذکور تعلیبا بوده است نه بر حسب او عاصی شاه صاحب حسب محاور

عرب فقط الاستدال والاستناد انتی بلفظ **برای عجز تمام**

این مقام و تناقضات این کلام و فائز طولانی می باید ولیکن یکدو حرف
بگوئیم حق نبوتش میرسانم و قدر ضروری برانجدمت مقدس میگذازم
پس بختی بعضی فقیر گوئیم بنند که چون شرکت حضرت ابراهیم علیه السلام
یقینی است و از کلام ایزومی که از حضرت ساره در محکات متزیل حکایت
فرموده یعنی **الد وانا عجوز و هذا بعلي شيخا** شرکت مذکور بدرجه ثبوت میرسد

کما ولت عليه العبارة المذكورة پس و خول نبی و راهبیت نبی قطعاً لازم
آمد و بذاتی الطهور کالنور علی شامعه الطور و برین قدر موقوف نسبت زیبا
که اکابر شیعه تصریح بدان کرده اند و منهم لاجتهد الفانی فی جلد الامامة من

کتابه عننا و الاسلام حيث قال و ايضا مقام الدرج والاقتان علی اهل
البیت الذین من جملتهم سید الانبیاء و تخصیص لطهارة بهم اول و لیل و غیر
شاید علی الاستغراق فقرته الاستغراق کتار علی علم انتی مطلق

و جناب رئیس الطائفة جاری مجرای شیخ الشایخ که بر
تقریر و تخریشش پوشش ریاست در متن ایضاح چنانکه عبارت بعضی از
تفسیر اهل بیت در جناب رسول مقبول در است تطهیر تعلیبا اشعار

می نماید نہ تحقیقا چنانچہ خوش بر اسے حضرت ابراہیم و اکابر مجتہدین و مکتبین
 اور بر اسے خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مدعی گردیدہ اندستمنظرینے
 میکنند و میفرماید قد اشار بعض اذکیار الفضلاء الی لطیفہ عجیبہ فیما نقل فی الوسط
 عن عمرہ کہ تذکرہ ضمیر در بطور کرم بحبت تغلیب است چه غیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 در میان ایشان بود وی ہذہ ازین کلام قطع نظر از نیکہ نبی داخل اہل بیت
 نبی باشد ولہ وجہ لطیفہ شکر بر آمد کہ نظیر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 نیز بہمن معنی کذائی کہ از باب تفسیر کبر و بیضاوی و معنی و اسئال ایشان میکنند
 ظاہر میگردد پس بخاطر ازواج زوج مطہرہ را کہ در رتبہ تقدس فرد است
 نیز از جمیع معاصی و ذنوب پاک نگذاشتند فخر اسم اللہ بجا استعمونہ استمع
قلت لازم می آید کہ حضرت خلیل کہ در ملک یقین و نوابی لا احب الیہ
 زودہ و ملکوت سموات را نظر کردہ و حق تعالی ملت تو حید را در کتاب
 مجید جابجا با نجات منسوب فرمودہ در وقت کبر سن بتجرب مذکورہ کہ ملائکہ با نجات
 پیشہ آمدند و نیکو رسد و رشس کردند شریک بودہ باشند پس توان گفت
 کہ بخاطر زوجہ مطہرہ یعنی حضرت سارہ کہ با عزرائل مولف اوراق مہوم
 نبودہ اند زوج مطہرہ شانرا کہ در رتبہ تقدس مرد است ازین تقصیر پاک
 نگذاشتند فخر ہم اللہ بجا استحقون فاخر لہم بما لہم کون **و مشہور حکم**
 کہ در قلب تقریر مخاطب فاقد النظر و ذہن فقیر بہمن قدر محفوظ بود و در کتب
 زیرا کہ بروایت شیخ اشباح علی الطلاق وثقہ الحدیث اعور مرید احوال شیطان
 الطلاق قلب ابن حجر را بنواسے در قلب سر کے پیشانم کہ جملہ نظار و ساین
 بہمن الیقین بدانند کہ بجواب دندان شکن بلکہ شکنندہ رگ گردن علما
 اہمہ را مہیوت کردند و آنچه درینجا مذکور شدہ نسبت بانچہ مسطور خواہد شد

مطابق پیش نبود پس عبارت رئیس الطائفه را از لفظ لطیفه شکر تا آخر
ببین خود محفوظ باید داشت که تناقض بقلب آن با بخش وجود عنقریب ذکر
میکنم ان شاء الله تعالی **الغرض** باید نمی آید که در اقامات این بزرگ
در هیچ وقت ربط و ضبط و بده با ششم خود و بعد رنگینی و عبارت آرائی بر
مزعوم خود بدقت تمام امری را بگری می نشاند و بانگ زما می نشاند
و پر و اخته خود را بجاک برابر میگرداند فطرت کثرت حال قدامت و متاخرین طائفه
بر همین منوال است و چگونه چنین نباشد که ضبط و ربط تقریب بدون آنکه ظاهر
اوست مطابق باطن باشد ممکن نیست چنانچه در احادیث فریقین اشعار بلکه
تنبه برین امر رفته و این امر جز ما از تمامی افراد شیعه که در روس و کدورت
قلبی از ذواتیات ایشان است سلوب است بلی چون مخاطب درین شبه
و سنگای تمام وارد و کوسه سبق از زبان و امثال خود شش می ربا بدتخالف
و تناقض در هر مقام دست از دستش بر بندار و بخیال نبود که درین مقام
حرف دیگر گویم مگر بخاطر فرارسید که شاید حاسدین و باغضین را توهم در کرد
که چون درین مقام تقریر رئیس الطائفه مقربین متانت بود از جوایش کلید
خود را یکسوی کشید پس ناگزیر حرفی چند دیگر می زانم و با لفاظی ناکین قصد میکنم
عرایب دیگر آنکه خطاب ملائکه مقربین مصدر باشد یعنی مخاطب
یعنی لفظ آنجین که هرگز استعمال آن بر اسم بیچ فرود که از ذکر و دست
نیت و در مقامات دیگر تیزترین قسم الفاظیکه بر اسم موث مخصوص است
ایشان شود و با جماع امت مراد حضرت شماره زوجه حضرت خلیل باشد
و در لفظ علیکم و اهل البیت که در همین آیت بلافاصله نازل است داخل نباشد
مگر تعلیبا فاطمه و امیرالمؤمنین و این مقدار رسم باید و نشانند که صدور تعجب که

علوم دین کہ علم حج خداست و از انبیا و اوصیا و از نبی گفته اند **علم منقول**
 علم اثقیاست و علم منقولات علم انبیاست **غرائب و کرا نکه اگر ان**
 قاعدہ را کہ جہا بزدہ علماء ذکر کردہ اند و علامہ و پگومی از اور کلام خود ذکر
 فرمودند مدخلی نباشد و صور خیالیہ مخاطب مناظر آن بود معلوم نسبت
 کہ در آیتیکہ قبل ازین از سورہ قصص منقول شدہ حضرت باری عزاسمہ
 در قرآن مجید از زبان خواہر ظاہر حضرت کلیم اللہ علیہ السلام حکایت نمود
 اعنی ایل اولکم علی اہلبیت یقولونہ لکم وہم لہ ناصحون چہ معنوات از رئیس لطائف
 صدور خواہد یافت چیزائیکہ گفتہ شود کہ بلاخطہ تذکر لفظ اہل بیت کہ بر ما و کریم
 حضرت موسی اطلاق کردند صعب جمیع مذکر آوردند امریے دیگر و خیالی نہی
 مگر ہوا جس نفسانی و دسا و کس ظلمانی را کہ ساعتہ ساعتہ در زیادت کسلی
 وقع نتواند کرد چون کلام تا باین مقام رسیدہ خیالی گذشت کہ از انجا کہ
 مخاطب ہنوز این افادات را از دوسن تقریر ستادہ بلکہ ہنوز بہر کسے از شیو
 ہم ندادہ توجہ بقیض تفصیلے مناسب نہی نماید تا مبادا بعد و بدین اینفغانا
 اسخہ نوشتہ است بمعرض محو و اثبات آرد و نظر بعبادت خود کہ انظان نفاق
 و اظہار و فاقن است بگوید کہ عاشاکہ بر کلام حضرت صاحب شرفہ باین عنوان
 نعرے رسانیدہ باشم ناگزیر باز خود را باصل مطلب میگرددانم **قول**
 و در نسبت **القول** از بنجائیز حکم قطعی می توان کرد کہ ہر صوغ کتاب غیر
 خصوصاً مسلک ثانی کہ از انجا سواد عبارات کسریں برداشتند و با بر او عہد
 برداشتند ہنوز بہر کہ شریف جان گرفتہ کہ قلب رسالہ گرامی در ان منظور
 نسبت و جز الزام مشیہ امریے دیگر مقصود نسبت پس از احاد و مٹ خو قلی
 کردن و انچہ محمد بن مشیہ درین باب آورده اند غماضہ ہر کہ

نمودن و مذہب اہل حق را یاد نمودن و راہ تطبیق کشادن و دل تحقیق
 نشان ہو سس دفع اعتراض بناون و در انہم واد تحریف و تبدیل کلام
 و اون حکایت باستانی را باز اثر نو تجدید کردن بہت کہ شخص اہل فطرت
 کہ او را در ان زمان فیلوف وقت میدہنند تمام شب قصہ حضرت یوسف
 علیہ السلام و زینجا رخصتہ اند عنہا شنید و چون احسن القصص بپایان رسید
 پرسید کہ ملا بگو کہ زینجا بوی و بامرو و نو ذبا پید من کثرہ لعقلہ و قلۃ الہیاء و ارادہ
 مناظرہ العلماء **و** کہ سلام اللہ علیہن **اول** از وراج مطہرات سرور کاٹا
 کہ اہبات المؤمنین و قبلہ اہل ایمان و دین بودند و اہل حق و یقین آیت
 تطہیر را در حق شان میدانند سر آمد شان در وقت مذکور حضرت صدیقہ
 و حفصہ معظمہ بودند کہ در برگزیدگی خدا و رسول و دار آخرت و دیگر محامد
 و مناقب سابق الاقدام گشتند و عمائد محدثین قوم و کاسہ لیسان انچہ در بار
 انہا گفتند و وجہ خود را مانند ماہیہای اعمال در سوا گرفتند بیچ مسلمانان
 بر سنیاب نقلش قدرتی نداشتند و حال حضرت ام سلمہ رضی اللہ عنہا
 کہ علمای طائفہ فاحشہ قائل تشیع جناب شان معا و اللہ بتند نیز قبل ازین
 بسب ضرورت ذکر کردم کہ روسای قوم بچہ گناہ انجناب را متہم کردند
 کہ در حقیقت بیچ گناہی برابر آن مخصوص قطعہ قرانیہ نباشد بس لفظ سلام
 و انہم باصناف بسوے اسم مقدس حضرت خالق الامام بر اسے از وراج
 مطہرات ماجراے عجیب و ظریف است خدا یا مگر چون قلب مخاطب
 بسوے اہل سنت بہت و بعد از مذاول کتاب منتہی الکلام خود اقرار کرد
 کہ در ہر اسنے در قدیم زمان از جانب شیعیہ بود انکہ از طائفہ

اولین بیست ندارند و باومی مناظر گشته بودند و غالباً بعد از آب بر لجام
خووان روان روان مناظره اهل سنت می تا بند اسله غیر ذلک من الامور التي تثبت
فی الکتاب الذکورۃ سپس ناگزیر کلماتیکه دلالت بر تنزل مخاطب از مذموب
محدث باشد احیاناً بر زبانش جاری می شود و امید است که پرده عاریهم
از روسه او بر و اشد شود و بی لفظ سلام الله باید ال ضمیر جمع منوث
بگذرد و احد را حضرت سلمان فارسی می باید که حضرت جبرئیل امین وحی
رب العالمین گماشته بود حضرت سید المرسلین نبی اور وند مگر که انجذاب را
ما مور کرد وند باینکه سلام خدا سے عزوجل بسوس سلمان فارسی باید رسانید
و اینهمه مزید خصوصیت نشان از کتاب اختصاص پیدا و هویدا است چنانچه در کتاب
غنی کلام مفصل گشته کمالاً یحتمل و معلوم نیست که حضرت سلمان فارسی بچوب
کلمه هم ازین سلام که برقرار و او شبیه چند هزار بار بود و پراختند باین
قوله منفرد و ایام شتر کالج اول این تقسیم و تقسیم انفراد و
اشترک و ترویج حقیقه با متن ایضاح نمیکارند و بعد از دیدن ایضاح
متعلقه می نماید زیرا که مولف اوراق در ان کتاب با وصف شرکت مولوی
حسین علیخان سرآمد اخبار بین و شیخ بهان و مجتهدین امام الاصولین خان
خیال بسته اند که جمهور اهل سنت نزول آیت تطهیر را فقط نشان از نزول
سلطرات قابل گشته اند و شادوی و معدودی که خلافت جمهور خود رفته
شده ان براسه آل عباسم تجویز کرده اند تخصیص از و اچ سلطرات از کلام
ایشان هم ثابت میشود و عبارات المنقاه این است و ازین مقولات روشن
تر از سفید که صبیح واضح گردید که تر و اکثری از علامه اهل سنت آیت
فقط نشان از و اچ سلطرات نازل شده و بعصر که از ظهور نصب بجهت

بجبت مخالفت احادیث مستفیضه اندیشیده گویند بظاهر قائل شمولی است با هم شده اند
 مگر چه دلیل و اقتضای سیاق ما قبل و ما بعد آیت معنی تخصیص از اولی را نیز صحیح دانند
 ولی آنچه بقطر و منظر که رئیس امور زمین را در فهم عبادت تعالی پیش آورده است از کتاب اینجند
 که عامی بگوید باقی ننگ داشتند نموده میشود احوال انعام از بیان نفس الامری که بر
 زبان نهاده بنده مسکین جاری شده بود صریح بود که اصلا مقولات مذکور است بسیاری
 بدان دربار که نزد اکثر علمای اهل سنت آیت قطره قطره نشان از و اوج و است و دیگری
 در این باب نشان شرکشی ندارد بلکه بعد از آنکه حقیقت واقع روشن تر از هر انوار و اوج
 گردید که نزد بعضی علمای اهل سنت آیت قطره نشان کمال عبادت است و نزدیک است از ایشان
 عبارت در مورد آن داخل و توهم خصوصیت آن با زواج مطهرات منطبق آن عبارت
 بیستگاری مخاطب حاصل شده لیکن بنا بر مزید توضیح مرام و تعبیر آن با اولی خواص
 و عموم نظر منطبق است هوالمک ما کثره تفسیر و بطریق اجمال از تفسیر آن میباید می
 گوید که امام رازی در تفسیر کبیر بعد عبارت نقل کرده آنجا فرموده ثم انه تعالی ذکر خطاب
 المکلفین المذکرین و ترک خطاب المومنات بقوله لیسین علیکم لیدخل فیہن ساء اهل البیت و جلاله
 و محتای بی اهل البیت و الاولی ان یقال هم اولاده و ازواج صلی الله علیه و آله و سلم و الحسن
 و الهین هم رضی الله عنهم اجمعین لانه کان من اهل بیته بسبب معاشره بیت النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم فی شهره النبی امی و سفیای او انکار خصیص ان اهل عبارته نه تخصیص آن
 با و اوج کرده است قال الحدیث یعنی اهل بیت لانه لیس غیرهم امی و من تفسیری
 معنی آن عبارت اولی حکم احادیث صحیح که بعضی طرق انرا ذکر کرده و بطریق بعضی دیگر اشاره
 نموده مود آن فرموده تا نیا از و اوج مطهرات را بعضی طبیعت گفته آل عبارت اولی
 از اهل بیت قرار داده و قدر نقل عبارت انعام با جمله از کلام او نزول آیت خاصیت
 در نشان آن عباد بودن نشان اولی از اهل بیت بر تعدیر بکه نزول آیت در حق و

و علی منهم

از زواج مطهر است باشد ظاهر است و شائبه از خصوصیت نزول آن نشان از زواج مطهر است
 در آن موجودیت و صاحب تفسیرش اولاً از کثافت و وسیطه مراد بودن از زواج از
 این بیت بدلیل سباق و سیاق آیت نقل نموده نه قصور و در آن حق از زواج مطهر است
 بچگونگی غیر ایشان را شامل نباشد و بعد از آن روایات کثیره اله بر نزول آن در حق آن
 عبادت کرده و قدرت عبارت الله علی هذا المعنی عنقیب و آنچه احمد در بی مقام از عدم لزوم
 قصر از عبارت تفسیرش گفته مثل کلام بیضاویست که در تفسیرش کریمه بجا بشود گفت
 تفسیری انتم اهل البیت لانه لیس غیرتم استی و صاحب جلالین رد ما لا تقصا بر ذکر تو لیک
 منطبق صریح ظاهر کریمه بلامراجعت الی الاحادیث الصحیح است اکتفا کرده و آن دلالت
 بر خصوصیت نزول آن در حق ازواج ندارد و در عبارت فضل بن روزبهان مراد از
 کثرت که در قول او اکثر مفسرین علی ان الله یتزلزلت فی شان ازواج النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم الحج واقع است کثرت فی نفس است نه کثرت اضافی کما بین القاد و معنی
 او خود تصریح کرده است باینکه الی عبد از مورد کریمه مذکوره صیغه است قال لکن لما عدل عن
 صیغه خطاب المؤمنین الی خطاب المذکور فلا یبعد ان یکون نازلته فی شان کل البیت
 انبئی صلی الله علیه و آله و سلم من الرجال و النساء و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و ازواج النبی
 علیه السلام الحج و معنی عرض آنکه علامت است تصریح کرده اند باینکه اکثر مفسرین
 قائل نزول آن در حق آل عباس است زیرا که صاحب صحیح ابن ابی عمیر در باب جادو
 فرمایند انما یرید الله لیبیب عنکم الرحمن اهل البیت صریح است
 اکثر المفسرین علی انما نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین و علی و فاطمه و الحسن و الحسین
 نزلت فی شان نبویه و در آن باطنی بی یونکم من ابیات الله انبئی و چون این مطلب
 در بیانها باطنی راسته علی خاطر با هر گردید پس عرض آنکه جز آنجا طلب بر صاحب کج
 بر علم ایشان که کریمه نفعی از آن بر ما با کلام است امیر المؤمنین و الله منجز وعده الحج که وجه

در کتب
 لفظ مؤمنین
 واقع است
 مگر در بعضی کتب
 مذکور نیست
 مؤمنین باید
 ایوالا سلام
 باشد

همیشه بالا مرقوم است طعن کرده اند و حکم اصلاح خود را که در کلام مغیرین یکم است حسب
 مذکور اند از امر موهم نزول آیت فقط ایشان از واج ساختند چنانچه از مرد و طعن بر
 تصور کرده آید انتهی باقضا این عبارتست ما غم و فرست معترف قدوه اهل کتب
 در عبارت تفاسیر و دعوی انفراد عیان شد و از عبارت متن الضیاح واضح گشت که
 کسی علمای آل عبارت قطعا و حقیقه در آیت ظاهر داخل نمیدانند پس دعوی اشتراک که
 درین اوراق نمودند خلاف تحریر سابق خواهد بود بحال یعنی یا از خدا یا از کتاب تاویل
 و تحریف بلکه تسویل گشاده حضرت مخاطب که بر شوخی در تفسیر خود می نازد چنانچه در
 مکاتیب خبر از آن میدیدیم بر سخن سازی آماده شود قد بر این همه که کشیدند بر تقدیر
 دعوی تخالف اصوات با نهیب اهل سنت چنانچه علمای شیعه بر ملا در کتب قدیمه
 و جدید میگویند و داد خوش فهمی میدهند و موارد استعمال فقط به خوشش عن
 به سبب نقد آن اوراق پیش نظر ندارند و قول قدیم این مومن جدید الایمان هم
 بدان نظر دارد و بحاکم گفته مفصلا اما بر تقدیر قول حدیث که در حصول تطبیق دلیل
 قطع و تلفیق هر دو را مقتضی و اعتراف هم بدان نمودند که این تطبیق از کتب اهل سنت
 فر گرفته ام و ماخذ آن هم با وصف تحریف معترف در آن قبل ازین و النسبه باشی
 پس دعوی انفراد و تردید بینه و بین الاشتهار از عجب تر است زیرا که از
 ایشان عیان شد که لفظ اهل بیت گاهی بر ازواج و گاهی بر جمیع ضعیفین
 و اطلاق می باید خدا یا مگر گویند که تردید نظر بمعنی ثالث است که آنرا
 با لفظ سونش بقبر ساخته بودند و جو الشس بر ظاهر است که این فریج آنست که
 اهل هوا و هوس این وسوسه را ثبات رسانند غرض که ثبات قوم بهیج تدبیر
 علاج نمی پذیرد و نزد اهل دانش و بینش از عبارت الضیاح اینهم تنگ
 و ضوح می گیرد که هنوز رئیس مخالفین را از مایه النزاع هم خبر نیست خروج ازواج مطهره

و گاهی به

آیات سابقه و لاحقه بلا ریب در خطاب نشان نازل کثیر بجهت تراخ شیب و سخن
 است اهل سنت سینه تمام العدر ب البریه این فرسوس قوسید را نشان و
 داخل اغماوی کند و نواصب این زمان بجهت نصیب عداوت سید الشیخ
 جان و خروج از دارها لضاف و رفعی بدل و داد و اعتراف از شد و سید از قاص
 می نمایند خود با الله من المبالک قوله - وزید بن ارقم الخ - اقوال از
 تب قدیم و جدید شیبه بوضوح می انجامد که علامت است ایشان این روایت
 را براسه حر ابیت در کمال عبا آورده اند چنانچه عبارت صاحب طعن الرماح بر
 شیبه چنانکه بر قول بحر العلوم مولانا عبدالعلی مرحوم که اگر از وراج مطهر است
 داخل در آیت نباشد کلامیکه در نهایت بلاغت است ملحق بکلام مفعول و مزبور
 می شود و مسوق کلام ازین امر بنایت آبادار و دیگر انگار این است که
 دست و حق و الصواعق لایم تحرقلت لزید من ابیت نساوه قائل لایم الممدان الم
 لکون مع الرجل العصر من الدرهم طلیق اقترح الی لیبیا و قومها ابیت عصیت الذین
 حرمو اللعده بعده پس زید یعنی اد فقه انداشت که در صورت ملامت مفعول
 کلام مفعول می شود و از اینجا مراد معلوم شد که مجتهد مذکور این حدیث را تخرج
 از وراج مطهر است میداند و بجهت بحر العلوم قائل است
 و سبب نمی برد که در کلام زید معنی دوم علی المص علی المفسرین و از وراج
 است و در آن کلام معنی نیست پس سفاکت و خرافت است
 مجتهدین انما یرجع الی کذا و چگونه نکند که خود حدیث زید مفسر این
 معنی که از وراج در اهل بیت داخل اند در طعن الرماح و هم معنی
 ماسح جاسک که تشریف قول مولانا سکه مذکور خود
 را در سواست مفعول است و در وراج

و العباره للكتاب الثاني حيث قال فيه المجهد الغاني او مجتهد سمانی و را بیا
 ان هذا الخائن سرق العباره ولم يذكرها تماما فانها في آخر روايته رواها مسلم
 هكذا قال حسين ومن اهل بيته بازید ایس لنا ومن اهل بيته لکن اهل بيته
 من حرم الصدقه بعده انتهى بلفظ فیا صرا ایه الجاهلون ویا و بیستی ایها الغافل
 است حال مجتهد فانی و زمانی و بچاره مخاطب که دل به تطبیق علامه
 سنت و اوده و سر پستان تحقیق ایشان نهاد خیال بدانق بسته که حدیث
 زید باعث تبیین است و برگز قائل رو و قح بیست اکنون حال صاحب طعن الربا
 عنوان دیگر با وصف آن عبارت که شنیدیم باین کلام زید را از خیر اعتبار
 ساقط میداند و میگوید که تقریر بیست بمن بحرم علیهم الصدقه که در کلام زید واقع
 است الیق اعتبار نیست زیرا که او معصوم نبود و این تفسیر باخبار کثیره که اتفاق
 فریقین بر آنست مناقض است زیرا که آن اخبار لخصوص جلیه است بر آنکه
 مراد از آن فقط اصحاب عبادت ظاهر و غیر خدا هستند و در غیر المومنین
 علیهم السلام منجرم که هنوز مجتهدین امامیه اینقدر هم ندانستند که درین احادیث
 معنی دیگر مراد است که اختصاص با اصحاب عبادت چنانچه مولف اوراق
 تصریح بدان کرده و در معنی لفظ ابلیت با محصور ساخته سلنا که معصوم نبود
 بر تصریح شیخین شیعی بود پس چگونه بر آنست خود تفسیر کرد بی استناد
 بقول معصوم پس تشیع کجا ماند و از اینجا این هم عیان شد که صدر
 اول شیعه هم بی استناد بقول معصوم تفسیر آیات میکردند فضلا عن الحدیث
 و قطعی بچاره ترویجی چنین نیست ازین هم طرفه تر است و دیگر گوشهت بیسیانم
 که رئیس الطائف درین اوراق حدیث زیدین را در شمس را سوند تقریر خود میداند
 و موجب تلفیق بین الرا و آیات قرار میدهد و بر سر و چشم می بندد پس

ضرور افتاد که قائل بشرکت بنی هاشم بلکه اولاد عبدالمطلب در آیت تطهیر گردد
 نسبت به اوجاق و شرکاء و در مانند و در متن الفیاح زیان و رازی برین شرکت
 و تمیزه بانی بر مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه میکند چنانچه مخفی نیست پس
 شایسته است قوم سور لوم گوش کردنی و بوعائے خاطر نگاه داشتنی است که
 هر یکی بیوسیتین دیگرے افتاد بلکه خرمن خود را هم بیاد افتاداده سخن دیگر مقتضای
 ع سے دانت زلب و لب زده ان شیرین تر بیاد آید که فقهای امامیه و تکلمین
 ایشان چنانچه بر پینده نثریه اثنا عشریه و شرح شراعیج مخفی نیست اعتقاد این
 معنی دارند که تحریم صدقه باعث طهارت و عصمت و مختص با صحاب با عباد مثل
 ایشان نبود چنانچه بعضی از عبارات مفید این معنی در سابق گذشت و کلام
 صاحب طعن الریح نیز همین حکم می نماید و الا افاده چنین ارفم را در نمیفرمود و
 حضرت موسی جائے در عباد الاسلام چنان بچار سوجه عقلمت افتادند که این
 تحریم را معادل طهارت و عصمت قرار دادند مگر ندانی که بعد ذکر حدیثیکه بر نزاع
 شان بدان نشان نیست که غیر اصحاب عبا کس داخل نیست میگویند و **الایشان**
 يدل على ان المراد من اهل البيت هم آل العبا و دون ازواج البنی هرونه نقا
 لا طهرهم عن الرجس و طابت نفوسهم حرم الله عليهم الصدقات لا يناسون الریح
 التي لا یلیق بالطیبین لطا برین فتحريم الصدقات انما هو ليطهارتهم و الصدقة
 یحرم علی ازواج البنی صلی الله علیه وآله وسلم و مخفی نمائند که در همین مقام
 جناب محبت مقام بر عم خود ثابت کرده اند که تطهیر از رجس دلالت بر عصمت
 دارد پس بر فهم این مجتهد که در طول باع و بسطید در زمره امامیه مثل شان
 کسی نبود که حرفی از ادب بنیاسوخته باشند چنانچه از مکاتب مسطورہ نتایج
 آن عنقریب معلوم خواهد شد لازم آید که جمیع بنی هاشم و بنی عبدالمطلب که

تصریح علماء امامیه قاطبه سادات بودند و صدق بر آنها حرام است چنانچه از جامع
 عباسی و کتب مجلسی و بیہانی و نجفی و کاشانی عیانست معصوم و طیب
 و طایر و مصداق اہلبیت باشند چنانکہ از بنی ہاشم در بارہ ایزدائی اہلبیت بر
 اصول شیعہ آنچه صدور یافته مقبولین لسانی امامیہ مثل سلیمان فارسی و ابوذر
 غفاری رشک بر آن برده باشند و العجب کہ مخاطب را در بیجا عرق حیت
 بجوش نمی آید و سر خود را بر سنگ خارا نمی زند کہ اینها ہمہ اہلبیت باشند و نزد
 شیعیہ سادات معتبر شوند و اہلبیت کہ این لقب را با اولاد حضرت زہرا تخصیص میکنند
 کما عترت خواہیہ سورہ شمس کشش کردند فاعتروا یا اولی الابصار والظر والی خرا
 فات ہولاء الکبار فانہم فی کل وادیمیمون وانہم یقولون قالایقولون بیح دانی
 کہ علت اینہم تناقضات چیست ہمیشہ اینست کہ بتقلید عبد اللہ بن سبا
 دعوی اسلام بر زبان دارند و منبرہ ایمان می خروشند و در حقیقت با طغائی
 نوز اسلام و کشتن چراغ دین و ملت سیکوشند و می خوانند کہ مساعی مشکورہ
 خلغائی راشدین و اہلبیت طاہرین را عنوان اللہ علیہم اجمعین بر باد دہند
 پس مستقم حقیقی برائے ایشان در دار و شاہکنار ایشان نہاد کہ در ہر تقریر
 و تحریر مصدق تناقض و مخالف می شوند و اگر ہر ادا از لفظ طہارت در
 قول صاحب عناد الاسلام طہارت نسب و طیب ولادت باشد کہ برائے
 ہاشم حاصل بود گویم کہ ہر مجتہد جائزے و اولیاء او کتب قدمائی خود را کہ
 بر تصنیف آن می اندک اسبغ کایہ ندیدہ بالظہور عقل و حکایت ہم نشیندہ
 کاش بکافی طینی کہ بر حقیقت در آئینہ حق نما جہا کہ نمی فرمایند و چہ تقریحات کہ
 در کتب خویش بر صحت آن نمی کنند جموع می نمودند و می یافتند کہ حضرت عباس
 بقیہ ابائی بنون صلی اللہ علیہ واکہ وسلم بگریہ بہرہ از طیب ولادت و طہارت

یار سے د معاونت و ادای امانت پس ہر گاہ دیدی زمانہ را کہ بر سپر عم تو
 شدید گردید باو خیانت کردی و ازو مفارقت نمودی و او را مخدول کرد ایندی
 پس نہ با سپر عم خود معاونت نمودی و امانت داری کردی گو یا ترا ازینا
 مطلق نیت قرینت ننظر رہنودہ گو یا تو در دل ارادہ داشتے کہ ہر گاہ طفر یابی
 و حق امت محمد چہانت کنی تا اینکہ فرسودند فسخان اللہ اما تو من بالمعاد او ما
 تخاف معاش الحساب ای انکسکہ نزد ما از دانا یان محسوب چگونہ گوارا میشود
 طعام و شراب مانا ناکہ میدانی کہ تو حرام می خوری و حرام می نوشی و کینزان
 منجری و نکاح با زنان بیگنی از مال تیا سے و سنا کین و موسنین و مجاہدین کہ
 براہ خدا جہاد کردند پس از خدا بہترس و مال مسلمانا ترا با بہار و کن انتہی ما
 نقل الجلسے فی کتابہ الموعظ الجنتیہ و عید اشرفین عباس آنچ
 در یکا تیب نوشتہ و بر آنجا ب ہمت کردہ و راہے ادبی بر اصول شیعہ سپردہ
 پنج ناصبی از تجاب آن نتواند کرد کما بینا فی الکتاب الکبیر قولہ فاین الظاہرہ
 اقول چون انکار ملازمت خود ملازمین والا نمودہ اندا کنو معلوم نیست کہ
 اعتقاد بعصمت جناب عرش قیاب سید النساء و بکدام دلیل میفرمایند در
 آیت مباہلہ مراد از نفس جناب سیر بودند نہ جناب ارضہ بشر و تغیر تا بر صورت
 شدہ گویند کہ چون عیث محال است فلا بد من اللہا ثلثہ و چون حصول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم معصوم بودند بالا جماع فلا بد للہا ثل من العصر و ہر ظاہر است
 کہ برای تائین عصمت شخص ضروری نیست ظہیر کہ در وقت غضب ام کلثوم
 ہم دعای معصومین قیرن اجابست شود و در تسلسل بر تقریر مرید البیہقی شیخ
 لکھنوی کہ با اعتراف اکابر علمائے شیعہ و منہم رئیس الاخبار سید برادر بزرگ
 غالب در رسالہ تخریب طریقہ اصولیین جمیت دینی از دست داده و دل

و بر شکست شکر اسلام نهاده هم بر تقدیر عدم عصمت حضرت فاطمه لازم نمی
 آید چه ناظرین تجرید که خاتمه آن برای خاتمه موافقت طشت از پیام است
 عیان گشته که این دور و تسلسل اگر هست برای عصمت امام است که حالش
 بر اصول امامیه بقول شاعری خراب و ناتمام است دور با یکدشت و کس
 باقی نماند و آن قبح شکست در آن ساقی نماند آنچه درین با تقریر دوم که لازم
 دور و تسلسل بر تقدیر عدم عصمت حضرت زین العابدین است نظر دقیقه است
 چه بر چند اتفاق ایل ملل سماوی علی ما صح به المنجاطب المنفرد و حجتی است
 علیه السلام امام نتواند شد که بر اصول امامیه بهتر از سنی و شیعیان بلکه افضل
 از اولی الغرم من الرسل می باشد بجز برای آنکه در استوت نشان در شب
 امامیه هستی منتظره باقی نیست زیرا که موید جبرئیل و سوره که بر سماوی
 از حضرت رب جلیل بودند کیف که آن کتاب است از فضل خطاب باشد
 بلکه از تصحیف قرآنی هم با فراتر از حد چنانکه در برابر جبرئیل الیغیر بر دیگر تصحیف
 نبسی و امثالش آن قدر عیانست که جز سبزه آن نابالغ احدی را مجال استکار نتواند
 بود و مرتبه نبوت در رسالت برینا کتر از امامت باشد چنانچه تمییز مومنان
 مثل حاتم بر آن گواه عادل است و دیگر با ظهار مشایخ معین برای بنی ام
 عصمت ضرور است و ضرورت درین اثر تصور نیست زیرا که اگر باب
 سیده معصوم نباشد تقریرات مطاعن فدک بر کرسی نمی نشیند و حسن
 ترتیب و تقریب نمیکند و لاف گران و ای شریک و جنگ و جدال ایشان
 از میان برمی خیزد بلکه کتب قدیم و جدید این مذهب خود آبروی ایشان
 میریزد زیرا که بر اهل استقامت پوشیده نیست که سفید معادیر و عده ترین
 مطاعن که علمای روافض بسبب گوشه اندیشی است سخن ما و زار کرده

اندهمین عصمت است کما فی طعن الریح و عناد الاسلام و غیرهما من اکتبا
 لکلامیه اینقدر که شنیدی تعلق به نبوت و رسالت جناب سید
 که کتاب آسمانی باین طول و عرض همراه داشتند اکنون باید وقت نظر
 را کار فرمودن و خود را به بلند آنگهی مائل نمودن و راه اشتباه از مقول
 امامیه بردان و عجز رتاس در افتاد است ایشان کردن که بر گاه در کتاب
 کبیر الله الخین عن العبارة العین بدائل تشبیه و برایین یقینت احادیث
 معتبره روایات مستورات را که افضلت شیعه از انبیاء و مرسلین باشد
 رسائیده شود و در معجزات امامیه احادیث بنویسند تا صبر اولویت
 ایشان موجود که علمای ائمتی خسر من انبیای نبی اسرائیل حرفی از آن
 باشد و مرزبانی که سید است اولیه علی ما هجرت به السنتهم بهتر از مشحین
 بود و حضرت فاطمه خلیفها السلام بر مزعموم رئیس المشرعین حقیقه در نقل نزد
 علمای شیعه نقل یا بندگی حضرت امیر که حال نشان دانستی بمرتبه علیا و در
 تصدیق بر عصمت و امامت تو سل آن جناب فرار سند پس بنظر ان می نماید
 که ختم نبوت در رسالت را بر جناب زهرا اعتقاد کنند و چنانکه حضرت مرثضو بر اسید
 مرسلین توانند گفت کما فی بحار المحیسی کتباب را خاتمه البین و المرسلین توانند
 نامیده و باین جناب فتحی مآب صلی الله علیه و آله وسلم و فی زیاد از تلذ و شاگردی و در
 جناب امیر کما اشتنا فی الکتاب الکبیر بنزد که اینقدر هم برای مفاخرت غیر موجود است
 کافی است و ختم نبوت و رسالت چگونه بر ما است شیعه حضرت زهرا را صورت نه بند
 که حضرت جبرئیل که ابی بان نفاست از آسمان برین برای نشان بخا بخا آورد و با
 دوم تبرق تلذ امیر بنایچه باید او اگر در کما فصلنا مع لوازمه و عوارضه سسابقا
 و هر حقایقی رسالت را در بنای بر رویار تحقیق نیست که تقریر غیر به بحث

سید
 کلامیه
 اینقدر
 که شنیدی
 تعلق
 به نبوت
 و رسالت
 جناب
 سید
 که کتاب
 آسمانی
 باین
 طول و
 عرض
 همراه
 داشتند
 اکنون
 باید
 وقت
 نظر
 را کار
 فرمودن
 و خود
 را به
 بلند
 آنگهی
 مائل
 نمودن
 و راه
 اشتباه
 از مقول
 امامیه
 بردان
 و عجز
 رتاس
 در افتاد
 است
 ایشان
 کردن
 که بر
 گاه
 در کتاب
 کبیر
 الله
 الخین
 عن
 العبارة
 العین
 بدائل
 تشبیه
 و برایین
 یقینت
 احادیث
 معتبره
 روایات
 مستورات
 را که
 افضلت
 شیعه
 از
 انبیاء
 و
 مرسلین
 باشد
 رسائیده
 شود
 و در
 معجزات
 امامیه
 احادیث
 بنویسند
 تا صبر
 اولویت
 ایشان
 موجود
 که علمای
 ائمتی
 خسر
 من
 انبیای
 نبی
 اسرائیل
 حرفی
 از آن
 باشد
 و مرزبانی
 که سید
 است
 اولیه
 علی
 ما
 هجرت
 به
 السنتهم
 بهتر
 از
 مشحین
 بود
 و حضرت
 فاطمه
 خلیفها
 السلام
 بر
 مزعموم
 رئیس
 المشرعین
 حقیقه
 در
 نقل
 نزد
 علمای
 شیعه
 نقل
 یا
 بندگی
 حضرت
 امیر
 که
 حال
 نشان
 دانستی
 بمرتبه
 علیا
 و در
 تصدیق
 بر
 عصمت
 و
 امامت
 تو
 سل
 آن
 جناب
 فرار
 سند
 پس
 بنظر
 ان
 می
 نماید
 که
 ختم
 نبوت
 در
 رسالت
 را
 بر
 جناب
 زهرا
 اعتقاد
 کنند
 و
 چنانکه
 حضرت
 مرثضو
 بر
 اسید
 مرسلین
 توانند
 گفت
 کما
 فی
 بحار
 المحیسی
 کتباب
 را
 خاتمه
 البین
 و
 المرسلین
 توانند
 نامیده
 و
 باین
 جناب
 فتحی
 مآب
 صلی
 الله
 علیه
 و
 آله
 وسلم
 و
 فی
 زیاد
 از
 تلذ
 و
 شاگردی
 و
 در
 جناب
 امیر
 کما
 اشتنا
 فی
 الکتاب
 الکبیر
 بنزد
 که
 اینقدر
 هم
 برای
 مفاخرت
 غیر
 موجود
 است
 کافی
 است
 و
 ختم
 نبوت
 و
 رسالت
 چگونه
 بر
 ما
 است
 شیعه
 حضرت
 زهرا
 را
 صورت
 نه
 بند
 که
 حضرت
 جبرئیل
 که
 ابی
 بان
 نفاست
 از
 آسمان
 برین
 برای
 نشان
 بخا
 بخا
 آورد
 و
 با
 دوم
 تبرق
 تلذ
 امیر
 بنایچه
 باید
 او
 اگر
 در
 کما
 فصلنا
 مع
 لوازمه
 و
 عوارضه
 سسابقا
 و
 هر
 حقایقی
 رسالت
 را
 در
 بنای
 بر
 رویار
 تحقیق
 نیست
 که
 تقریر
 غیر
 به
 بحث

و در این باره بر نفسی تا حاضر آید خود نشاید گفتد گویند که در شمار لغت نبوت و
 مالت در باره ایتمه بر دوام بخار بر زمان بخا آید (فان الامره الیه اذن الی غیره)

بلکه معتقد بودن با سخاله آن حقیقه چگونه بعصمت قائل تواند شد پس حالیا از روح
 او مخاطب را سوال باید کردن که اگر صحبت جناب سیده بدیجیت قائل گشته که آنجناب
 در ثقل داخل اندخاله کجاست زیرا که بر اصول شیعه که اثر او در همین فصل بیاب آوردی
 و بشرح آن برداشتی موجود است که هر که قطعا در عزت و اهل بیت برود داخل بود
 او در حدیث ثقلین داخل است و تو خود هنوز ریب و شک بد داخل گشتن جناب
 شان در ایلیت داری بلکه از کلام تو استخاله برمی آید قطع نظر از ان اصول
 دیگریم اقتضائی آن دارد که جناب سیده زینهار در ثقل داخل نباشد چنانچه
 شکی نیست و حدیثین شیعه بان ناطق اند کما مر و حال علیل و دلائل دیگر در باره عصمت
 آنجناب که در کتب شیعه ثبت و ذکر یافته نیز واضح گشته که سخط پیش نخواهد بود و اگر
 ممکن است که بر اصول شیعه ثابت گشته که آدمی از ایلیت نباشد معصوم باشد
 پس باید که بطور شارت در نوم یا لفظ افاده کن ولیکن برین تعذیرات که
 نسبت سید الانبیاء گناه کرده بودند که اکابر شیعه از عصمت آنها انکار دارند
 حتی که صراحتا نام ام کلثوم بر زبان می آرند و میگویند که نه در ایلیت داخل است
 و نه او را مرتبه عصمت حاصل چنانچه از کلام قاضی بهجت زده که در زمره آیات
 از اصحاب القیل بود قبل ازین از مصائبش گذشت و اگر با اینم اعتقاد است
 میکنی اعتقاد به نبوت و رسالت آنجناب بلکه بنجم آن چنانچه از بی مگر احادیث صحیف
 فاطمه در اصول خود خصوصا مرویات کلینی ندیده از جهانبنده محدثین نشنیده و از
 صحف ائمه هدی تا این صحف فرق بسیار است زیرا که بر طبق احادیث کلینی این
 صحف در زبان رسول خدا نازل گشته و صحف حضرت زهرا بعد از قاتل در انبیاء
 کمالا نخی علی من نظر الی الجار و جلاء لعیوان و غیر دعا و دعوی اجماع اهل طل سماویه
 که نبوت و وصایت بنسوان نمی رسد نظرا اشارتی که در سابق رفته بر اصول بود که

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

پس حاشا که اصول نواصب جناب سیده در آن معنی داخل باشند چنانچه از عبارت کتاب دیگر
 و افاده قدیسه شیعیه مانند صریح صادق حال مقولات قوم کاذب در باره بصیرت سید المرسلین و اضم
 گشته لیکن تازه تر امریکه میعاد سابق را و قانعاید و هم قوت آن اقراید از کلام حضرت مخاطب
 گوش کردنی است که در میدان رساله حدیث ثعلبیین که بر مرغوم خود راه التزام اهل حق در آن
 پیوده و با تراج حضرت فاطمه زهرا ام الامیه النجاره منظر ثواب جزیل از بارگاه رب جلیل
 مثل بعضی از مقبرین اگر پادشاه اگر آباد بوده میفرماید که هیچ نفعی صریح تر ازین حدیث در باب
 امامت مطلقه گویم مخصوص امامت صریحه اند فالبا بنوده باشد چه اکثر نفوس دلالت بر
 خلافت سید الوصیین و بصوب الدین علیها السلام دارد و خلافت و امامت اولاد
 آنحضرت بر آن متفرع میگردد و این حدیث دال است بر امامت جمیع ائمه هدی خود
 تفصیل این رجال آنکه حکم حدیث نیز بر تمسک با ائمه است و اما مثل تمسک بقبران واجب
 و تمسک بقبران نیست مگر اتباع الاحکام شده متعلقه معاش و معاد و بر ظاهر است که اتباع احکام
 متعلقه جمیع عترت متشرفی اقطار العالم عالمکان منهم او جلاله تکلیف با لایطاق بلکه طلب محال و غیر
 برضی شارع است پس لایحاله محکوم بالتمسک بهم اشخاص معین خوانند بود بلکه در هر زمانه
 شخصی متعین نخواهد بود و آن شخص معصوم عن الخطای می باید مثل قرآن تا نشان قرآن و واجب
 تواند بود و ندما برین علیه علماء الفکره الناجیه اعلی العدره جانم وقد قصوا الوطر عن بیان
 ذلک تبیاناً بهم و ناظر است برین معنی حدیث صحیح نبوی من لم یعرف امام زمانه مات میتة
 جاهلیة انتمی بافظ الی غیر ذلک من عبارات الهیاتی ندل علی الخروج علی نصب المولف ایضا
 و درین مقام ازین رئیس نصاب لایام باید پرسید که امامت نقل بودن را ملازم است یا نه
 بر شق اول جناب سیده بالیقین خارج شدند لا شعراء اللایزم و بر تقدیر دوم استدلال امامت
 از حدیث ثعلبیین بر مرغومش نیز تمام است و حاجت معنویت جواب بر علمای اعلام نیست
 قوله محالویم اصول حاشا که توهم کرده در التباس افاده باشد بلکه اخبار معتدله ملغوظ و بازو

حاشا که این حدیث در کتاب
 سید المرسلین و ائمه هدی
 و در کتاب التمسک بقبران
 و در کتاب التمسک بقرآن
 و در کتاب التمسک بالقرآن
 و در کتاب التمسک بالقرآن
 و در کتاب التمسک بالقرآن

و در احادیث مذہب خود سے بند و گوهر یکی از اہل حق بران می خند و و پس لفظ القن و ایقن با
 پستی نوشت نہ تو ہم کما تو ہم قولہ تعنی الخ اقول۔ در کتاب منہی تقریر اعتراض مجلہ
 ایست کہ شیخ حضرت امام المؤمنین را خارج و سلمان فارسی را داخل گردانند و در باب
 جناب سید النساء متر و داند فخر و ایا اولی الا لبار و الحمد لله کہ این اعتراض با و صغیر کہ
 در رد ان جناب سامی بسبب انصاف دشمنی خرمین انصاف را یک سر سوختند و خصم
 زمین بجزش برین دوختند و کاسہ گدائی در دست گرفتہ رطب و یابس اند و ختنند ہنوز
 بر جاتے خود از امور واضح است فکان کالجیل الذی لا یحکہ العواصف قولہ بری
 ارشین اقول۔ بر اصول اکہست بلاریب بخت واقعی دارند و در بارہ ہر یکی از ایشان
 خاندان مصطفوی و مرتضوی جان نثاری میکنند و بکمال خرم و دور اندیشی مقولات
 ایشان مشعر است جناب سیدہ ہم داخل حدیث ثقلین اند و ہم منزه از غبار و شین
 و لیکن چون کلام بر اصول شیخ است فایدہ بحال رئیس المنشیعین سے رساند کمالاً بھمی دوی
 بر ادب بر اصول مدعیین مزید ولاتے اہلبیت سید انبیاء و روح بیفروع است کہ بتقلید
 بعد افتد این سپایا و گرفتہ اند زیرا کہ از حدیث وصیت کتاب کلینی بتا کید ثانی شد بد
 کہ مزید سے بران ممکن نباشد جناب سیدہ رو بروی حضرت سید المرسلین و
 امیر المؤمنین بردقتہر نمودند و ملائکہ مقبرین و حضرت رب العالمین را گواہ گرفتند کہ ہر چه
 از دست متغلبین جو رو بجاتو اید رفت بران صبر و سکوت خواہم کرد و بعد برین کتاب
 بتا کید تمام مصارعت فاطمی با فاروق ثابت است کما بیانی المتبی غیرہ و شرا بچہ در
 بارہ معانی فدک از آن جناب بکتب دین و ایمان شیخہ بہ ہنوت پیوستہ و در بارہ بدگونی
 حضرت امیر المؤمنین بر زبان مقدس شان رفتہ و بسبب عدم شرکت آن جناب
 الفاطمی صد و ریافتہ کہ مانند جنین جسم پرودہ نشین شدہ و مثل خانان در خانہ گیرختہ الی آخرہ
 ہر نقطہ و معنی آن برخلاف زید و تسلیم و اقرار و پیشاق سابق دلالت دارد و نہ